

در باطن راه دمی یا حضرت جمال مدبر را که زنی هرگز  
ما زسی نفوذ ما بندن الکفر و الضلاله نقل است که وقتی خود  
عبدالحق علیه السلام بکعبه می رفتند در راه مانده ایجا  
انتر کرد و بغایت تشنه شد نداناکه بر سر چاه رسیدند  
و با اصحاب رو و رو برین نمود با خود هرگز گفتند که اصحاب  
تشنه شدند و اندو و درین نذر نوبت نوشا حق نیز چاه  
شد ایم خود را در حرم الله علیه و مودند که خادوم را طلب کنند  
خادوم که در آن چاه بیاید خود را فرمودند که بر سر چاه بیایم  
و در غار شروع کنم نمایان آب جوید و طهارت سازید  
پس چاه رفتند حضرت خود را در حرم الله علیه بیایدند و بر سر چاه  
سجاده انداختند و بنام استخوان آب بر سر چاه آمدیم آب  
خوردند و طهارت کردند مگر یکی از ایشان کوزه آب برداشت  
آب با زنجیر چاه فرو رفت خود را عبدالحق علیه السلام فرمودند  
که ای باران من اگر سخا خداوند را باورد استخوان آب  
ما قیامت بتک چاه مرفی نقل است که در ویشی رسید که شلم

تسلم چیست خود را عبدالحق قدسی فرمودند که تسلیم است بدان  
نفس مال را در میثاق اول بخداوند فروخته و بخت دیده  
امروزین تسلیم کنی که آن بند استر من این زمین انفسم و موملم  
باین لعمرونه و تسلیم نفس مال بدان و چه باشد انفس خود را  
از آن حق وارد و خود را و بیک حق میبند و نابودیم چاه  
و هم نفس خود ما بنده کان حق نیلوی کند و منت برس  
نهند و خود را در باطن اینان دار و مال دنیای را  
در باطن خود راه ندهد و خود را در حکم و قضاء و تسلیم  
بود نقل است که روز خادوم رسید که فراغت دل است  
خود را علیه السلام فرمودند که فراغت دل آن است که از  
دنیا آزاد باشی که حق تمام خود را عالم صلا الله علیه و موملم  
خدا در فرشت فالنصب محمد از همه موجودات فانی شود  
نجدت ما مشغول شو بس خداوند تمام طاهر را از  
و فروخت سپید خلق را از در حق مانع از این امر است  
را دوست میدارم که قوله قدر رجال اناسیم بجای راه و لای